

اشکی در سوگ انسانیت (فرخنده)



یک ضرب المثل معروف افغانی میگوید: «**زرفدای سر، سرفدای ناموس!**» ضرب المثل ها مثل چیستاتها، وسرودها وتراشه های عامیانه جزئی از ادبیات شفاهی مردم استند که گوینده اصلی آنها معلوم نیست ولی در یک اجتماع بوجود آمده ، بطورشفاهی برسر زبا نها سیر میکند، از سینه یی به سینه یی و از نسلی به نسلی انتقال می یابد . بنابراین نمیتوان تاریخ دقیق بوجود آمدن وهویت گوینده آنها را معین و مشخص کرد .

قتل فرخنده لکه ننگی در دامن تاریخ ما

در ضرب المثل فوق الذکر، دیده میشود که جامعه افغانی حضراست سرخود را فدای ناموس (همسر، دختر، مادر وخواهر) خود بکند، ولی در این ضرب المثل وهیچ ضرب المثل دیگری گفته و دیده نشده که: «**سرفدای دین!**» بنابراین میتوان استنباط کرد که در جامعه افغانی، ناموسداری بیشتر از دینداری اهمیت داشته است. یعنی یک افغان حضراست سرخود را در راه حفظ عزت وشرف (ناموس) خود بدهد، ولی در راه دین وعقیده خود حاضر به چنین قربانی نخواهد بود، ورنه می باید در باورهای عامیانه از چنین قربانی یاد میشد که نشده است.

با وجودی که هر روز در دهات و روستاهای افغانستان بمصادق این ضرب المثل برسرموضوع بی حرمتی به زن وخواهر و مادر، میان مردان برخوردارهای خونین صورت میگردد، چرا در قتل وحشیانه فرخنده در تاریخ ۱۹ مارچ (۲۸ حوت ۱۳۹۳) خورشیدی در کابل، هیچکسی به این فکر واندیشه اندر نشد، که فرخنده یک زن است، یک دختر است، یک خواهر است ویک ناموس است و باید از ناموس این وطن دفاع کرد؟ چرا هیچکسی از افراد حمله کننده بجان فرخنده به این فکر اندر نشد که اگر بجای فرخنده خواهر ویا همسر ویا مادر خودش باشد، وظیفه او چی خواهد بود وچرا نباید از وی دفاع نمود؟ آیا این حمله کنندگان همگی مسلمانان افراطی ومؤمن به قرآن و اسلام بودند که سراز پا نشناختند و دد منشانه برفرخنده بی دفاع حمله بردند تا زود تر به حیاتش خاتمه دهند؟

بدبختانه شرایط ناگوار سه دهه جنگ و کشتار وتبلیغ جهاد و انتحار توأم با بیکاری و فقر ونهادینه شدن خشونت علیه زن، مردم ما را چنان از اخلاق واحساس وعاطفه وعشق وانسان دوستی تهی کرده است که برای ارتکاب هرجرم وجنایت علیه انسانهای دیگر، هیچگونه حد و مرز اخلاقی وانسانی را نمی شناسند. **قتل وحشیانه فرخنده، بر اثر یک تهمت دروغین یک تعویذ نویس مکار و اغواگر، ملت ما را در برابر جامعه بشری و تاریخ سر افکنده ساخت.** ملت ما تا آن روز هرگز یک چنین شکست وسقوط انسانیت را در تاریخ خود به یاد ندارد. این قتل وحشیانه مردم افغانستان را در اذهان جهانیان به حیث مردمان وحشی وغیر متمدن رقم زد که پاک کردن این لکه ننگ از دامن تاریخ ناممکن است، مگر اینکه افغانها در عمل ثابت کنند که به زنان احترام میگذارند وزنان مثل مردان این وطن از لحاظ حقوقی در تمام عرصه های اجتماعی واقتصادی وفرهنگی برابر با مردان اند و بی

حرمتی و تجاوز به حقوق زنان از سوی مردان جزائی سنگین تر نسبت به بی حرمتی در برابر همجنس خود دارند و قانون با تمام قوتش در حمایت از حقوق شان کمر بسته باشد.

قتل فرخنده بدون تردید یک جنایت عظیم و بی مثال ضد بشری بود و وجدان همه انسانهای با وجدان را بشدت جریحه دار ساخت. هر نوع توجیه حتی اگر قرآن خدا را هم سوختانده می بود، مستحق جزایی به این سنگینی نبود. کسی که قرآن را سوختانده باشد، فقط مراجع عدلی کشور صلاحیت تعیین جزای او را دارند، نه افراد رهگذر و جوانک های از خدا و قرآن بیخبر تا این دختر مظلوم را با چنان وضع رقتبار و غیر انسانی زجر کش کنند و تکه تکه و غرقه در خون نمایند و سپس موتر را از روی جسد نیم جانش بگذرانند و برای اطفاء درنده خوئی خویش او را آتش بزنند و خاستر کنند. اعتراف میکنم که تا کنون من نتوانسته ام بیش از یک دقیقه صحنه های نابودی و وحشیانه فرخنده را تماشا کنم. گفته میشود وحشیان گرگ صفت مدت دوتا سه ساعت مشغول زدن و کندن و به آتش کشیدن و نابود کردن این دختر مظلوم بوده اند. دیدن صحنه های کتک خوردن و کوبیدن سنگ و خشت و چوب برفرق و جسم فرخنده مو پراندام انسان راست میکند، و دلهای مثل سنگ را به گریه وامیدارد، اما تعجب میکنم که چگونه در مدت مرگ این دختر بیچاره وجدان همگی حاضرین در صحنه مرده بود و هیچکسی دست کمک بسوی او دراز نمود؟



تصویری از قتل و درماندگی فرخنده و سپس زیر موتر کردن و آتش زدن جسم او در کابل (۱۹ مارچ ۲۰۱۵)

بکارگیری ترفند اشوب انگیز تعویذ نویس زیارت شاه دوشمشیره مبنی بر این که گویا فرخنده قرآن را آتش زده، به حدی مؤثر و کارساز افتاد که هیچ کس از مشمولین جنایت قتل فرخنده حتا از خود نمی پرسد که ممکن است ملای تعویذ نویس دروغ گفته باشد و دست از آسیب زدن به او نگهدارند. بگفته یکی از تحلیلگران "برخی از این تصاویر بازتاب دهنده محرومیت زدگی جنسی شماری از مردان است که برای فرونشاندن عقده های جنسی شان اندک ترین فرصت های بدست آمده برای نظاره اندام یک زن یا لمس کردن آن را حتا در جریان زجر کشی دریغ نمی کنند."

این تراژیدی در پای تخت کشور برای دولت مردان افغان مایه شرمساری است، برای پولیس کشور مایه خجالت است، برای شهروندان کابلی که چنین فاجعه ای در شهرشان رخ داده است، جای ننگ است. برای مردان افغان مایه سرافکندگی است. زجر کشی فرخنده در تاریخ افغانستان چه که در تاریخ بشریت نظیر ندارد. هیچکسی در هیچ کشوری و در هیچ دوره ای از تاریخ، حتی در تهاجم چنگیز و هلاکو چنین بیرحمی و درنده خوئی را در حق یک دختر و در حق یک زن سراغ داده نمیتواند. به نظر میرسد که ضرب المثل «زرفداری سر و سرفدای ناموس» دیگر ارزش و ماهیت خود را از دست داده است و نسل کنونی بخصوص در شهر کابل با محتوا و پیام این نوع ارزش های اجتماعی

بیگانه شده اند!!

هیچ دلیل و بهانه ای از شکوه مرگ فرخنده، دخترنامراد ۲۷ ساله در قلب شهر کابل، در روز روشن، در پیش چشم ده ها تن پولیس ملی، از سوی صدها تن اوپاش عقده مند بیکار و گنده مغز بیغیرت و نادان، کاسته نمیتواند. فرخنده دختری که با مرگ خود، حماسه زن مظلوم افغان را آفرید، در دل تاریخ جاویدانه گردید.

من پیشنهاد میکنم که برای آن زنده یاد، نامگذاری یک جاده کافی نیست، می باید وزارت معارف یکی از لیسه های دخترانه کابل را به اسم فرخنده نامگذاری کند، تا هم زخمی که بردل والدین فرخنده و همچنان در قلب زنان کشور ایحاد شده مرهم گذاشته شود، و هم به مردمان جهان نشان داده باشیم که افغانها همگی زن ستیز نیستند. همگی جاهل و نادان و وحشی و درنده خو نیستند. همگی (به استثنای انسانهای آشفته روان) قدر زن و قدر فرخنده را میدانند.

قتل فرخنده بر دوش اولیای وزارت معارف این وظیفه را نیز میگذارد تا برای احیاء مقام و منزلت زن بحیث مادر، همسر، خواهر و شریک زندگی پدر، مضمونی درنصاب تعلیمی مکاتب علاوه شود و با تدریس این مضمون اهمیت و نقش زن در جامعه و خانواده، در اذهان کودکان و نوجوانان کشور تلقین و تبلیغ گردد. البته رسانه های سمعی و بصری و مکتوب اخلاقاً وظیفه دارند تا اقل در ماه دوبر میز های گرد تبادل نظر در مورد نقش و اهمیت زن در خانواده و جامعه ترتیب دهند و روحانیون نیز ایماناً وظیفه دارند تا برای جوانان و نمازگزاران خود درحمایت از زنان و منع خشونت علیه آنان و مقام و منزلت شان به حیث مادر و همسر و بالاخره ناموس و شرف خانواده، از تبلیغ نیک دریغ نوزند. و دین خود را بحیث فرزندان اهل و صالح مادران خود ادا نمایند تا در آینده حوادثی نظیر حادثه تکانهنده فرخنده در این کشور رخ ندهد.

درپایان میخوام این شعر ارج ناک فریدون مشیری، شاعرنامدار ایران را به عنوان اشکی در سوگ فرخنده که سوگ انسانیت در افغانستان است، پیشکش کنم.

اشکی در سوگ انسانیت (فرخنده)

از همان روزی که دست حضرت قابیل

گشت آلوده به خون حضرت هابیل

از همان روزی که فرزندان آدم

صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی

زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید

آدمیت مُرد ،

گرچه آدم زنده بود .

از همان روزی که یوسف را برادر ها به چاه انداختند

از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند

آدمیت مرده بود،

گرچه آدم زنده بود.

قرن ما ، روزگار مرگ انسانیت است

سینه دنیا ز خوبی ها تهی است
صحبت از آزادگی، پاکی، مروت، ابلهی است
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست
قرن موسی جنبه ها است.

* * *

صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای جنگل را بیابان می کنند
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند
هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند

* * *

صحبت از پژمردن یک برگ نیست
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست

در کویری سوت و کور

در میان مردمی با این مصیبتها صبور

صحبت از مرگ محبت مرگ عشق

گفتگو از مرگ انسانیت است!

پایان

گرامی باد، یاد و نام فرخنده!